בס"ד

تفسیر پاراشای هفته
توسط ربای ساکس

تفسیر تورات

پاراشای هفته: اِ کِو

سیاست ورزیِ حافظه

ربای لرد جاناتان ساکس

The Politics of Memory

Ekev 5779

موسی در پاراشای اِ کِو آموزهٔ سیاسیِ خردمندانه ای به جا می گذارد که هرگز تکراری یا منسوخ نمی شود. او این آموزه را از راه تقابلی جدی میان ایده آلی که بنی اسرائیل به آن فراخوانده شدند و خطرِ پیشاروی آنها، تدوین می کند. ایده آل از این قرار است:

دستور خداوند خدای خود را رعایت کن، به راه او برو و به او احترام بگذار. زیرا خداوند، خدای تو، تو را به خاک خوبی آورد – سرزمینی با رودها و مخازن آب، با چشمه هایی روان در دشت ها و کوهسارها؛ سرزمینی با [محصول] گندم و جو، انار، روغن زیتون و عسل؛ سرزمینی که در آن نان کمیاب نخواهد بود و چیزی کم

نخواهی داشت. سرزمینی که صخره های آن از آهن بوده، از کوهپایه هایش مس استخراج خواهی کرد. وقتی خوردی و سیر شدی، خداوند، خدای خود را برای این خاک خوب که به شما ارزانی داشته، شکر کن. (تثنیه ۱۰-۸:۶)

و خطر از این قرار است:

مراقب باش که خداوند، خدای خود را فراموش نکنی و در اجرای فرامین، قوانین و احکامی که امروز به شما می دهم، کوتاهی نکنی. وگرنه، وقتی خوردی و سیر شدی، چون خانه های مجلل ساختی و ساکن شدی، و چون دام ها و گله هایت زیاد شدند، نقره و طلایت افزون و دارایی ات چندبرابر شد، آن گاه قلبت مغرور شده، خداوند، خدای خود را که تو را از مصر، زمین بردگی، خارج نمود، فراموش خواهی کرد... به خود خواهی گفت قدرت و توان دست های خودم این ثروت را برایم فراهم آورده است. اما *به یاد بیاور* خداوند خدای خود را، زیرا او به تو امکان ثروت اندوزی داد، پس، عهدی که او با نیاکانت بست را تجدید کن، چنان که گویی همین امروز است. (تثنیه ۱۷-۸:۱۱)

دو بخش، پشت سرهم آمده، این جمله آنها را به هم اتصال می دهد: "وقتی خوردی و سیر شدی". تقابل میان دو بخش، ناشی از تضادِ دو فعلِ "به یاد آوردن" و "فراموش کردن" است.

موسی می گوید اتفاق های خوبی برای شما خواهد افتاد. اما همه چیز بستگی به رفتار شما دارد. یا خواهی خورد، سیر شده، شکر خدا را به جا آورده، به یاد خواهی آورد که همه چیز از سوی او آمده است. یا آنکه خواهی خورد، سیر شده، و فراموش خواهی کرد که همهٔ اینها را مدیون که هستی. گمان خواهی کرد که همهٔ اینها حاصل تلاش خودت است: "قدرت من

و توان دست های خودم این ثروت را فراهم کرده است." موسی می گوید هرچند این، فرق کوچکی به نظر می رسد، اما یکسره متفاوت است. فقط بر همین پایه آیندهٔ تو همچون یک ملت در سرزمین خود، رقم خواهد خورد.

استدلال موسی درخشان و الهام بخش است. او می گوید روزگار سخت، پشت سرت بوده، سپری شده است. چهل سال بیخانمان و آواره بوده ای. زمان هایی بود که نه آب داشتی و نه غذا. دستخوش عوامل طبیعت بودی. دشمنان به تو حمله می کردند. می توانی فکر کنی که این همه آزمون قدرت تو بوده است. چالشِ واقعی نه فقر، بلکه ثروت است؛ نه بردگی، بلکه آزادی؛ و نه بیخانمانی، بلکه خانه داشتن است.

بسیاری از ملت ها از پیِ رویارویی با سختی و خطر به جایگاه های بلند دست یافته اند. آنها جنگیدند و پیروز شدند. آنها از بحران هایی چون خشکسالی، بیماری های مسری، رکود اقتصادی و شکست ها عبورکرده، در اثر آنها مقاوم شده اند. وقتی روزگار سخت می شود، مردم رشد می کنند. آنها تفاوت های میان خود را کنار می گذارند. یک حس باهمستانی و همبستگی، همسایگان و غریبه ها را به یکدیگر نزدیک می کند. بسیاری از مردم که دوران های جنگ را سپری کرده اند، با این حالت آشنا هستند.

آزمونِ واقعیِ یک ملت این نیست که نتواند بحران را پشت سر بگذارد، بلکه این است که بتواند در *بی بحرانی* به حیات خود ادامه بدهد. آیا قادر است در زمان های آسایش، فراوانی، قدرت و شوکت، قدرتمند بماند؟ این چالشی است که می تواند هر تمدنی در تاریخ شناخته شده را به شکست بکشاند. موسی می گوید نگذارید این چالش شما را شکست بدهد.

آینده نگریِ موسی به راستی حیرت انگیز بود. صفحاتِ تاریخِ بشر انباشته هستند از آثار باستانی ملت هایی که در زمان خود آسیب ناپذیر جلوه می کردند، ولی سرانجام سقوط کرده،

فروپاشیده و به فراموشی درغلتیدند؛ و همیشه به همان دلیلی که موسی به گونه ای نبوت آمیز پیش نگری کرد. *از یاد بردند.* [1] یادها بیرنگ می شوند. مردمان، توجه به ارزش هایی که زمانی برای آن جنگیده اند- مانند عدالت، مساوات، استقلال و آزادی - را از دست می دهند. ملت پس از پایان جنگ های اولیه، قدرتمند می شود. برخی از اعضای آن ثروتمند می-گردند. تنبل و خوشگذران، متکبر و فاسد می شوند. حس همبستگی اجتماعی را از دست می دهند. دیگر برای خود وظیفه ای در مراقبت از تهیدستان، ضعیفان، حاشیه نشینان و ازپا افتادگان نمی بینند. کم کم می پندارند که ثروت و مقامی که دارند، حق مادرزادیِ آنها است. پیوندهای برادری و مسئولیتِ متقابل جمعی شروع به گسستن می کنند. آنکه دارایِی اندک دارد، احساس بیعدالتی شدید می کند. در این هنگام، وضعیت، آمادۀ انقلاب یا تسخیر سرزمین می شود. جوامع، اگر به مدت طولانی در اثر انحطاط داخلی تضعیف شده باشند، دربرابر فشارهای خارجی سقوط می کنند. این خطری بود که موسی پیش بینی کرد و پیرامون آن هشدار داد.

درستی این تحلیل بارها در طول تاریخ اثبات شده و توسط چندین تحلیلگر بزرگِ شرایطِ انسانی تکرار شده است. در قرن چهاردهم، ابن خلدون (۱۳۳۲-۱۴۰۶)، محقق مسلمان، استدلال کرد که وقتی یک تمدن به عظمت می رسد، طبقات بالای آن به زندگی پرزرق و برق و تن آسانی خوگرفته، مردم همچون یک کل، آنچه را ابن خلدون "عصبیت" یا همبستگی اجتماعی می نامد از دست می دهند. آن گاه مردم، مغلوبِ دشمنِ فاتحی می-شوند که کمتر متمدن، ولی منسجم تر و انگیزه مندتر از آنها است.

فیلسوف سیاسی ایتالیایی، جیامباتیستا ویکو (۱۶۶۸-۱۷۴۴) چرخه ای مشابه را توصیف می-کند: او می گوید که "مردم ابتدا به امور ضروری توجه دارند، سپس به آنچه فایده مند است،

[1] For a recent study of this idea applied to contemporary politics, see David Andress, *Cultural Dementia: How the West Has Lost Its History and Risks Losing Everything Else* (London: Head of Zeus, 2018).

پس از آن، به جستجوی راحتی می پردازند، بعد به دنبال لذت ها می روند، آن گاه خیلی زود غرق زرق و برق شده، سرانجام دیوانه وار به هدر دادن دارایی های خود می پردازند. [2] ثروتِ بیحساب، زوال می آورد.

در قرن بیستم، برتراند راسل بهترین بیان از این واقعیت را در *تاریخ فلسفهٔ غرب* ارائه می دهد: از دید او دو اوج بزرگ تمدن در یونان باستان و ایتالیایِ دوران نوزایی تجربه شدند، اما راسل صادقانه می دید که همان عواملی که آنها را عظمت بخشیدند، بذرِ فروپاشی را نیز در خود داشتند:

> آنچه در دوران عظمتِ یونان رخ داد و در رنسانسِ ایتالیا نیز تکرار شد، این بود که محدودیت های اخلاق سنتی از میان رفتند، زیرا آنها را هموند با خرافات می دیدند. آزادی از قید دین، افراد را پرانرژی و خلاق ساخت و درخششی نادر از نبوغ پدید آورد. ولی هرج و مرج و فریبکاری که ناگزیر به دنبال انحطاطِ اخلاقی حاکم شد، ایتالیایی ها را به عنوان یک اجتماع، ناتوان ساخت. و آنها مانند یونانیان زیر تسلط ملت هایی درآمدند که کمتر از آنها متمدن بودند، اما به اندازهٔ آنان از انسجام اجتماعی محروم نبودند. [3]

اما موسی کاری فراتر از نبوت و هشدار انجام داد. او همچنین نشان داد که چگونه می توان از این خطر جلوگیری کرد و در این مورد نیز بصیرت او در زمان کنونی همچنان صادق است. او از اهمیتِ حیاتیِ *به یادآوردن* جهت حفظِ سلامتِ اخلاقیِ یک جامعه سخن گفت.

---

[2] Giambattista Vico, *New Science: Principles of the New Science Concerning the Common Nature of Nations* (London: Penguin, 1999), 489.
[3] Bertrand Russell, *History of Western Philosophy* (London: Routledge, 2004), 6.

در طول تاریخ، تلاش های بسیاری برای جاانداختن اصولِ جهانشمولِ اخلاق برای بشریت صورت گرفت. برخی مانند ایمانوئل کانت آنرا بر پایهٔ عقلانیت تعریف کردند. برخی دیگر بر اساس مفهوم وظیفه. بنتهام آنرا از روی پیامدها تعیین کرد ("بیشترین خوشبختی برای بیشترین افراد" [4]). دیوید هیوم آنرا به عواطفِ پایه ای وابسته دانست: همدردی، هم حسی، شفقت. آدام اسمیت آنرا مشروط به ظرفیتِ فاصله گرفتن از شرایط و قضاوت در شرایط گسسته از آنها دانست ("تماشاگرِ بیطرف"). هر یک از این دیدگاه ها فضیلت های خاص خود را دارند، اما هیچ یک از آنها تضمینی امن نبوده اند.

یهودیت، دیدگاه متفاوتی در پیش گرفت و دارد. *حافظه [به یاد آوردن] نگهبانِ وجدان است.* در سخنرانی های موسی در سفر تثنیه بارها واژهٔ *ذاخور*، به معنای "به یاد بیاور" طنین انداز می شود:

> به یاد بیاور که غلامان بودید در مصر... از این رو خداوند، خدای تو به تو فرمان داده که روز شبات را رعایت کنی. (تثنیه ۱۵:۵)

> به یاد بیاور چگونه خداوند، خدای تو چهل سال در بیابان تو را هدایت نمود... (تثنیه ۲:۸)

این را به یاد داشته باش و هرگز فراموش نکن که چگونه در بیابان، خشم خداوند، خدای خود را برافروختی... (تثنیه ۷:۹) به یاد بیاور که خداوند، خدای تو در راه و پس از خروج از مصر

[4] *The Collected Works of Jeremy Bentham: A Comment on the Commentaries and A Fragment on Government*, ed. James Henderson Burns and Herbert Lionel Adolphus Hart (London: Athlone Press, 1977), 393.

با میریام چه کرد (تثنیه ۱۷:۲۵). روزگاران قدیم را به یاد بیاور و به سال های دوران های گذشته بیندیش (تثنیه ۹:۲۴). به یادبیاور عمالق پس از خروج از مصر در طول راه با شما چه کردند (تثنیه ۱۷:۲۵). به یاد بیاور روزهای قدیم را و به سال های دوران های گذشته بیندیش. (تثنیه ۷:۳۲)

به قول یوسف حییم یروشالمی در رسالهٔ مهم "ذاخور: تاریخ یهود و حافظهٔ یهودیان"، تنها در سرزمین ایسرائل و نه هیچ جای دیگر، دستورِ به یاد آوردن می توانست همچون یک امر دینی به کل یک ملت داده شود. [5] *تمدن ها وقتی فراموشکار شوند، شروع به زوال می کنند.*

محقق آمریکایی یاکوب نوسنر در یک متن شیوا نوشت:

> تمدن ها از نسلی به نسل دیگر با رشته های ظریفِ حافظه، انسجام خود را حفظ می-کنند. اگر فقط یک نسل از مادران و پدران در انتقال آنچه از مادران و پدران خود آموخته اند به فرزندان خود غفلت کنند، آن گاه، زنجیرهٔ عظیم آموزش و حکمت از هم می گسلد. اگر حافظانِ دانش بشری تنها یک بار لغزش کنند، با سقوط آنها کل بنای دانش و فهم فرومی ریزد.[6]

سیاست ورزیِ جوامع آزاد بستگی به انتقال حافظهٔ تاریخی به نسل های بعدی دارد. معنای بصیرت موسی چنین بود و امروز هنوز با همان قدرتِ بی کم و کاست با ما سخن می گوید.

شبات شالوم

[5] Yosef Hayim Yerushalmi, *Zachor: Jewish History and Jewish Memory* (Seattle: University of Washington Press, 1982), 11.
[6] Jacob Neusner, *Conservative, American, and Jewish* (Lafayette, LA: Huntington House, 1993), 35.

---

*ترجمه فارسی با مشارکت بنیاد ایرانی هارامبام، وابسته به فدراسیون یهودیان ایرانی-آمریکایی توسط شیریندخت دقیقیان

Persian Translation by Shirin D. Daghighian